تحلیل

احسان کیانی *

اندیشه سیاسی در بوته نقد

نگاهی به وضعیت آموزشی اندیشه سیاسی در ایران

رشته تحصیلی علوم سیاسی در مقطع تحصیلی کارشناسی و حین ورود به مقطع ارشد به دو رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تقسیم می‌شود. رشته روابط بین‌الملل در مقطع ارشد شامل گرایش‌هایی چون مطالعات منطقه، امریکای لاتین، امریکای شمالی و اروپا می‌شود و رشته علوم سیاسی نیز در دوره کارشناسی ارشد، شامل سه گرایش مسائل ایران، جامعه‌شناسی سیاسی و اندیشه سیاسی است. گرایش‌های مسائل ایران و جامعه‌شناسی سیاسی چنان که از عنوان آنها پیداست بیشتر به مسائل ملموس و محسوس و عمدتاً تاریخی و اجتماعی در تحولات سیاسی کشور می‌پردازند ولی گرایش اندیشه سیاسی، فضای متفاوتی نسبت به این دو دارد. این گرایش بیشتر به مطالعه نظریات و آثار اندیشمندان غربی و بعضاً اسلامی پرداخته و سیر رشد و تکمیل آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این یادداشت کوتاه، برخی کاستی‌ها و نواقصی که در این مطالعات وجود دارد را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سعی می‌کنیم ریشه‌یابی نسبتاً دقیقی از وضعیت این گرایش تحصیلی که در مقطع دکتری، یک رشته تحصیلی مجزا و مستقل است، ارائه دهیم.

■ موقعیت آموزشی علوم انسانی

بی‌تعارف باید گفت علوم انسانی از جمله رشته‌های تحصیلی کم‌اهمیت و حتی بی‌اهمیت در نظام آموزشی ایران است. در دوران تحصیل در دبیرستان، دانش‌آموزان نخبه و برتر به تحصیل در رشته‌های تجربی و فنی ترغیب می‌شوند تا به قول معروف: «دکتر، مهندس شوند!» و نتیجه اینکه افرادی که از کمترین بهره هوشی یا قدرت حافظه برخوردارند و در انتخاب رشته‌های ریاضی و فیزیک یا تجربی ناکام می‌مانند، ناگزیر به انتخاب رشته علوم انسانی می‌پردازند. با این پی‌ریزی و به تعبیری ریل‌گذاری که در سیستم آموزش و پرورش وجود دارد، پیش‌بینی سرانجام کار چندان دشوار نیست. بسیاری از دانش‌آموزانی که در رشته علوم انسانی تحصیل می‌کنند، در قبولی در رشته‌های برتر علوم انسانی مانند حقوق یا اقتصاد (که نیازمند دانش و هوش ریاضی است) در کنکور ناموفق می‌شوند و در مقابل، دانش‌آموزانی که در گرایش‌های ریاضی یا در موارد اندکی تجربی تحصیل کرده‌اند، در انتخاب رشته خود، برخی رشته‌های شناور علوم انسانی را نیز انتخاب می‌کنند و از قضا قبول می‌شوند. این مسئله همین جا خاتمه نمی‌یابد. بلکه در مرحله کنکور کارشناسی ارشد نیز شاهد هستیم بعضی از دانشجویان رشته‌های فنی و مهندسی که در دوره چهارساله تحصیل کارشناسی پی به علاقه و استعداد واقعی خود در زمینه برخی رشته‌های علوم انسانی مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی برده‌اند در کنکور ارشد این رشته‌ها شرکت می‌کنند و بعضاً موفق به ورود به دانشگاه نیز می‌شوند. این نشان می‌دهد ریل‌گذاری غلط آموزشی که از آموزش و پرورش آغاز شده تا نظام آموزش عالی همچنان تداوم می‌یابد. اما آیا فقط جامعه مسئول بی‌توجهی به علوم انسانی و تلخیص موفقیت در مهندس یا دکتر شدن نسل جوان است؟! باید گفت دولت به مثابه ارکان اجرایی حاکمیت (و نه فقط قوه مجریه) مسئولیت بیشتری دارد. وقتی برای کوچک‌ترین اختراعات فنی و مهندسی یا توفیقات پزشکی، همایش‌های مفصلی اجرا و برنامه‌های مختلفی از رسانه ملی پخش می‌شود، انتظار داریم پدران و مادران، موفقیت را در چه امری ببینند؟ وقتی برای ذکر موفقیت‌های کشور در زمینه علمی، به مواردی مانند انرژی هسته‌ای و سلول‌های بنیادین اشاره می‌شود ولی هیچ‌گاه علوم انسانی جایی در این اشارات ندارد، چه انتظاری می‌توان داشت؟ ممکن است گفته شود، مگر علوم انسانی توفیقی داشته که ذکر نشده؟! باید پاسخ داد مگر مجالی برای توفیق آن گذاشته‌اند؟ وقتی احزاب و جریان‌های سیاسی همسو با تصورات عامه، بهترین نامزدهای انتخاباتی خود را از میان مهندسین یا پزشکان برمی‌گزینند و تنها رئیس‌جمهور مکلای کشور (به استثنای اولین رئیس‌جمهور که در اتمام دوره ریاست خود ناکام بود) نیز مهندس عمران بوده و بسیاری از وکلای ملت نیز از تجربه یا تحصیلات کافی در علوم انسانی بی‌بهره‌اند یا حداکثر اینکه پس از کسب قدرت تازه به فکر تحصیلات تکمیلی در دانشگاه آزاد یا استفاده از برخی سهمیه‌ها در دانشگاه‌های سراسری می‌افتند؛ به راستی چه انتظاری می‌توان از علوم انسانی داشت؟ بیان این انتقادات به معنای آن نیست که اساتید و دانش‌پژوهان و مهم‌تر از آنان، سیستم آموزشی و واحدهای درسی رشته‌های علوم انسانی، مبرا از هر عیب و نقصی هستند. بلکه این مقدمه از آن رو ذکر شد که گمان نشود، بیان ایرادها و کاستی‌های این رشته تحصیلی و کم‌کاری‌های دانشجویان و علاقه‌مندان این گرایش‌ها، ریشه‌ای مستقل داشته است بلکه عمده این مسائل، ریشه‌های ساختاری در سیستم آموزشی و سیاست‌های کلی کشور دارند و وابسته به نگاه کلان تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران مؤثر نظام است.

■ اندیشه سیاسی، از ترجمه تا تألیف

اولین مدرسه علوم سیاسی ایران در ۱۶ آذر ۱۲۷۸ خورشیدی به فرمان مظفرالدین‌شاه قاجار تأسیس شد. این مدرسه در کنار مدرسه علوم پزشکی از اولین مدارس مدرن ایران بود که تمایز بارزی با مکتبخانه‌های سنتی داشتند و تکنوکرات‌های دولت قاجار که عمدتاً تحصیلات خود را در غرب به انجام رسانده بودند، با تشویق شاه به تأسیس این مدرسه درصدد ترویج و رشد دروس حقوق و علوم سیاسی در ایران برآمدند تا بدین وسیله نهادی برای رشد سفیران و نمایندگان ایران در دولت‌های خارجی داشته باشند. این مسئله از آنجا نشئت می‌گرفت که در تصور عمده این دولتمردان، آسیب‌های وارده به کشور در دوران حکومت شاهان پیشین به خصوص فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه قاجار به این سبب بود که دولت ایران فاقد دیپلمات‌هایی بود که در مقابل زیاده‌خواهی و سودجویی‌های دولت‌های استعمارگر روسیه و بریتانیا، با فن بیان و هنر سیاست‌ورزی خود از منافع کشور دفاع و تمامیت ارضی ایران را حفظ کنند. عزم وزارت خارجه در تأسیس مدرسه علوم سیاسی در ادامه منجر به تأسیس دانشکده «حقوق و علوم سیاسی» دانشگاه تهران شد. این دانشکده از اولین دانشکده‌های تأسیس‌شده در هنگامه تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ بود. مدرسه علوم سیاسی و در مراتب بعدی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی برای تدریس درس حقوق واحدهای فقهی را نیز قرار داده بودند که از قضا مورد مخالفت جمعی از علمای دینی قرار گرفت که تدریس فقه را در زمره اختیارات حوزه‌های علمیه می‌دانستند و این بدگمانی منجر به بدبینی حوزه به دانشگاه و جدایی و مفارقت این دو نهاد مؤثر در زمینه علوم انسانی به طور عام و علوم سیاسی به طور خاص گردید که همچنان مسائل آن حل‌ناشده باقی مانده است. به همین سبب، اولین منابع درسی علم سیاست در ایران، ترجمه اندیشه‌های متفکران غربی بود: از «سیاست» ارسطو تا «خدایگان و بنده» هگل. عدم تلاش برای تألیف نظریه‌ای سیاسی ولی بومی و برآمده از سنت ایرانی و اسلامی در دانشکده‌های علوم سیاسی ایران که از ناگزیر بودن اساتید تازه‌وارد این دانشکده در سالیان دور به ترجمه مبانی و مفاهیم اندیشه‌های غربی ناشی می‌شود، هم‌چنان موجب شده رشته تحصیلی اندیشه سیاسی بیشتر به شکل مطالعات اندیشه سیاسی غرب ظاهر شود و البته بدون تلاش برای شکل‌گیری جریانی بومی و درونی از میان اندیشه‌های اندیشمندان کلاسیک یا معاصر ایرانی. شاید تنها تفاوتی که این رشته تحصیلی در دو بازه پیش و پس از انقلاب اسلامی به خود دید، این بود که برخی واحدهای درسی درباره اندیشه‌های اسلامی مانند «اندیشه سیاسی در اسلام و ایران»، «دولت و نظام سیاسی در اسلام» و «جنبش‌های اسلامی معاصر» به واحدهای «اندیشه سیاسی غرب» افزوده شود. حتی تأسیس دانشگاه‌هایی با قصد وحدت حوزه و دانشگاه مانند دانشگاه‌های امام صادق(ع) یا مفید یا مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) نیز نتوانسته بر خلأ نظریه‌پردازی ایرانی و اسلامی فائق آید. چنان که محمد قوچانی، روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب نیز اقرار می‌کند که هنوز مهم‌ترین نظریه سیاسی بومی ایرانی، ولایت فقیه است که نه توسط یک استاد علوم سیاسی که توسط یک مجتهد و مرجع تقلید و نه از درون دانشگاه‌های تهران که از دل حوزه‌های درس نجف زاده شد. حتی نظریه حکومت شورایی آیت‌الله طالقانی نیز متأثر از فضای چپ‌زده سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، ظهور و بروزی در عرصه علمی کشور نداشت و اگر حاکمیت استبداد پهلوی در سال‌های پیش از انقلاب، دلیل آن بوده باشد، برای سال‌های پس از پیروزی انقلاب، بهانه‌ای نیست که چرا به این ایده‌ها نپرداختند. هنوز اصلاح یا تغییر مکمل و رشددهنده‌ای در نظریه ولایت فقیه از سوی دانشمندان و پژوهشگران علم سیاست ارائه نشده و فقیهانی که به تحصیل اندیشه سیاسی پرداختند نیز به دلایل مختلف (و بعضاً قابل فهم) از ورود به این مسئله پرهیز دارند. گویی دانشجویان و اساتید اندیشه سیاسی هم‌چنان راه را در ترجمه و بازبینی اندیشه و فلسفه سیاسی غرب (اعم از گرایش‌های چپ مارکسیستی تا نظریات راست‌گرایانه لیبرالیستی) می‌بینند. روش تحقیق همان است که بود و حقه عهد به آن عهد و نشان است که بود! با اینکه مرحوم حمید عنایت که از پیشکسوتان اندیشه سیاسی در ایران است، علاوه بر تحقیقات خود در زمینه اندیشه سیاسی غرب، پژوهش‌های گوناگونی در حوزه اندیشه سیاسی اسلامی داشت که می‌توان برای نمونه به «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»، «اندیشه سیاسی اخوان‌الصفا»، «سیری در اندیشه سیاسی عرب» و «اسلام و سوسیالیسم در مصر» اشاره کرد، ولی راه او رهروانی در میان اساتید مبرز و شناخته‌شده نیافته است. نگاهی به عناوین پایان‌نامه‌های مقطع تحصیلی ارشد گرایش اندیشه سیاسی و دکترای رشته اندیشه سیاسی به خوبی آشکار می‌کند که ترجمه بخشی از نظرات فلاسفه سیاسی و علوم اجتماعی غرب یا مطالعات تطبیقی میان اندیشه‌های آنان هنوز پُربسامدترین موضوعات در این حوزه است.

■ اشکالات نظام آموزشی اندیشه سیاسی

آنچه در این مجال ذکر آن رفت هرگز به معنای رد یا تحقیر فن ترجمه یا ابراز عدم نیاز به آشنایی با اندیشه و فلسفه سیاسی غرب نیست. بلکه سخن بر آن است که چرا هنوز گامی به پیش نیامده‌ایم و ایده‌های خلاقانه و موشکافانه‌ای ارائه نکرده‌ایم. البته این مسئله چنان که گفته شد، ریشه‌هایی بیرون از محیط دانشگاه دارد. ریشه در تیغی دودَم! متأسفانه فضای سیاست‌زده دانشگاه و به خصوص علوم انسانی و هجوم برخی سیاست‌بازان که در راستای کسب قدرت به مبانی اندیشه اسلامی و به طور خاص اندیشه سیاسی ولایت فقیه، که پایه و ستون فکری نظام جمهوری اسلامی قلمداد می‌شود حمله برده و به تخطئه آن پرداخته‌اند، موجب شده در سوی مدافعان ولایت فقیه نیز گارد دفاعی گرفته شود و فضای نقد و نظر در خصوص برخی مبانی سنتی و اسلامی تنگ شود. حال آن که رهبر معظم انقلاب اسلامی بارها بر تشکیل کرسی‌های آزاداندیشی و بررسی و تدقیق در مبانی فکری غربی و اسلامی و مطالعات تطبیقی، قیاسی و نظری در این باره تأکید داشته‌اند. حال آن که می‌توان با مطالعات علمی و بدون حب و بغض به بررسی بسیاری از مبانی فلسفه سیاسی اسلام در نظریات اندیشمندان کهن مانند ملاصدرا و سهروردی و مجتهدان معاصر مانند آخوند خراسانی، علامه نائینی، آیت‌الله طالقانی و حضرت امام(ره) پرداخت و موارد افتراق یا اشتراک نظریاتی چون ولایت فقیه، وکالت مشاع یا امثال آن را مورد کاوش قرار داد.

با این حال، بیش و پیش از آنکه به نقد رویه تدریس اساتید و روش‌های تحقیقی دانشجویان این حوزه بپردازیم باید سیستم آموزشی این دروس را مورد مؤاخذه قرار دهیم. اولین مسئله، عدم توازن و روزآمدی واحدهای درسی اندیشه سیاسی است. مثلاً وجود درس مسائل مارکسیسم در مقطع ارشد متأثر از شرایط خاص دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی و البته ۵۶ خورشیدی است که در سال‌های پس از انقلاب و در فضای تفوق جریان‌های سیاسی چپ‌گرا، بررسی این درس در واحدهای درسی لازم می‌بود. اما در شرایط فعلی، همتای این دروس و مشابه آن نظیر مطالعات دموکراسی و به خصوص امواج گوناگون آن در اروپای شرقی، امریکای لاتین و اخیراً آسیای غربی و شمال آفریقا یا مسائل لیبرالیسم و سرمایه‌داری، جایی در واحدهای درسی ندارد. نکته دیگر اینکه اندیشه سیاسی، عملاً تاریخ اندیشه‌های سیاسی است. دانشجویان این رشته نمی‌آموزند که مضامین اصلی نظریه‌های سیاسی را چگونه در موضوعات مبتلابه سیاسی به کار ببندند، بلکه عمدتاً به حافظه غیرانضمامی و غیرزمینه‌مند تاریخ اندیشه‌ها تبدیل می‌شوند که هر یک در زمینه تاریخی خودشان برآمده از درگیری نظری اندیشمندان با مسائل مبتلابه جامعه و سیاست خودشان بوده است. به بیان دیگر، هیچ اندیشه سیاسی، انتزاعی و فارغ از فضای سیاسی، اجتماعی و تاریخی و متناسب با همه دوران‌ها یا به تعبیری جهانشمول نیست ولی افزایش روزافزون مطالعات تطبیقی میان اندیشه‌های غربی با موضوعات داخلی نشانگر این تصور است که می‌توان برای حل مسائل مختلف هنوز به آن اندیشه‌ها تمسک جست. نکته سوم، فقدان وجود سنت‌های نظری در تدریس اندیشه‌های سیاسی است. دقیقاً به دلیل غلبه تاریخ‌نگاری کرونولوژیک اندیشه‌ها در آموزش اندیشه سیاسی، سنت‌های آموزش اندیشه سیاسی در هر یک از دانشکده‌ها و گروه‌های آموزشی شکل نگرفته و این باعث می‌شود دانشجویان ما نهایتاً تبحر کافی در خوانش‌های نو و تطبیقی و میان‌پارادایمی از نظریه‌های کلاسیک و مدرن سیاسی پیدا نکنند. در نهایت، در تبیین راهکارهای برون‌رفت می‌توان یک فراخوان گسترده به اساتید دانشگاه‌های برتر و دانشجویان ممتاز این رشته داد تا نظرات و راهبردهای خود در راستای اصلاح سیستم آموزشی و واحدهای درسی این رشته تحصیلی را بیان کنند. در کنار آن، باید فضای نقد و بررسی و کنکاش در مبانی و مفاهیم اندیشه سیاسی غربی و اسلامی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی بهبود یابد. همچنین نظارت جدی‌تری بر روند اخذ مجوز فصلنامه‌ها و انتشار مقالات علمی- پژوهشی در آنها پدید آید. بی‌شک اگر با روند بهبودیافته و علمی‌تری در انتشار مقالات به‌روزی که منتج به بررسی مسائل اساسی و انضمامی و ملموس و نه مطالعه در مسائل ذهنی و غیرمحسوس می‌پردازند، مواجه شویم؛ آن‌گاه این فصلنامه‌ها خوانندگان بیشتری نسبت به برخی ماهنامه‌های ژورنالیستی خواهند یافت و شأنیت دانش‌پژوهان اندیشه سیاسی نیز ارتقا می‌یابد.

*کارشناس ارشد علوم سیاسی

> علوم انسانی از جمله رشته‌های تحصیلی کم‌اهمیت و حتی بی‌اهمیت در نظام آموزشی ایران است. در دوران تحصیل در دبیرستان، دانش‌آموزان نخبه و برتر به تحصیل در رشته‌های تجربی و فنی ترغیب می‌شوند تا به قول معروف: «دکتر، مهندس شوند!» و نتیجه اینکه افرادی که از کمترین بهره هوشی یا قدرت حافظه برخوردارند و در انتخاب رشته‌های ریاضی و فیزیک یا تجربی ناکام می‌مانند، ناگزیر به انتخاب رشته علوم انسانی می‌پردازند

> اولین منابع درسی علم سیاست در ایران، ترجمه اندیشه‌های متفکران غربی بود: از «سیاست» ارسطو تا «خدایگان و بنده» هگل. عدم تلاش برای تألیف نظریه‌ای سیاسی ولی بومی و برآمده از سنت ایرانی و اسلامی در دانشکده‌های علوم سیاسی ایران که از ناگزیر بودن اساتید تازه‌وارد این دانشکده در سالیان دور به ترجمه مبانی و مفاهیم اندیشه‌های غربی ناشی می‌شود، همچنان موجب شده رشته تحصیلی اندیشه سیاسی بیشتر به شکل مطالعات اندیشه سیاسی غرب ظاهر شود و البته بدون تلاش برای شکل‌گیری جریانی بومی و درونی از میان اندیشه‌های اندیشمندان کلاسیک

صراط

سکولاریسم چه بر سر دین آورده است؟

دینداری رو به زوال در جهان مدرن

جهان مدرن و پسامدرن عقاید دینی مردم را دستخوش تغییر قرار داد و گویی بمبی اعتقادی در عرصه گیتی رها کرد که بسیاری از پایه‌های اندیشه دینی بشر را ویران نمود. به گزارش روزنامه «جوان» هافینگتون پست در مقاله‌ای تحقیقی و آماری، وضعیت دینداری در جهان آتی را مورد بررسی قرار داده است.

۶۰ سال پیش در ژاپن، قریب به ۷۰ درصد بزرگسالان ادعا می‌کردند اعتقادات دینی شخصی دارند اما امروزه تنها ۲۰ درصد چنین اعتقاداتی دارند. در سال ۱۹۷۰ در سرتاسر ژاپن ۹۶هزار معبد بودایی وجود داشت اما در سال ۲۰۰۷ این تعداد به ۷۵هزار و ۸۶۶ معبد کاهش یافت. از این تعداد نیز در قریب به ۲۰ هزار معبد هیچ روحانی و خدمتگزاری وجود ندارد. در دهه پنجاه میلادی بیش از ۷۵ درصد از خانواده‌های ژاپنی در خانه‌هایشان محراب کامیدانا و عبادتگاه خانگی آیین شینتو داشتند اما در سال ۲۰۰۷ این رقم به ۴۴ درصد در کل ژاپن و ۲۶ درصد در شهرهای اصلی کاهش یافته است.

فیل زاکرمن، پژوهشگر و نویسنده در مقاله مذکور هافینگتون پست می‌نویسد: «بسیاری از پژوهش‌های اخیر با مطالعه کشورهای مختلف سراسر دنیا، یک چیز را نشان می‌دهند؛ دینداری رو به زوال است. از اسکاندیناوی تا جنوب امریکا و از ونکوور تا سئول، جهان در حال تجربه موج غیرمنتظره‌ای از سکولاریسم است. درواقع براساس گزارش جدید نشنال جئوگرافیک جدیدترین دین دنیا بی‌دینی است.»

> هرچه افراد بیشتر و بیشتر از دین دست می‌کشند، این احتمال بیشتر می‌شود که فرزندان آنها نیز دیندار بار نیایند و بدین ترتیب توسعه میان‌نسلی دین در دهه‌های بعدی تضعیف خواهد شد. به‌علاوه، دین‌گریزی به‌شدت با دسترسی به اینترنت و استفاده از آن همبسته است. هرچه اینترنت در زندگی انسان‌ها فراگیرتر می‌شود، به همان میزان نیز رشد سکولاریسم تداوم می‌یابد

نویسنده این مقاله در ادامه برخی آمارها در حوزه کشورهای اروپایی را برای اثبات مدعای خود مورد بررسی قرار می‌دهد. از جمله:

«برای اولین بار در تاریخ نروژ، اکنون تعداد ملحدان و لاادری‌گرایان بیشتر از مؤمنان به خداوند است.»

«برای اولین بار در تاریخ بریتانیا، اکنون تعداد ملحدان و لاادری‌گرایان بیشتر از مؤمنان به خداوند است.» «میزان حضور در کلیسا در بریتانیا در کمترین حدِ تمام تاریخ این کشور است: کمتر از دودرصد از زنان و مردان بریتانیایی در هر یک‌شنبه در کلیسا حاضر می‌شوند.»

«نظرسنجی اخیر در ایسلند نشان می‌دهد صفردرصد ایسلندی‌ها باور دارند که خداوند زمین را خلق کرده است. درست است؛ صفردرصد. این در حالی است که ۲۰ سال پیش ۹۰ درصد ایسلندی‌ها مدعی بودند به مذهب معتقدند و اکنون کمتر از ۵۰ درصد چنین ادعایی دارند.»

«نزدیک به ۷۰ درصد هلندی‌ها هیچ تعلق خاطری به هیچ دینی ندارند و احتمال دارد تقریباً ۷۰۰ کلیسای پروتستان و هزار کلیسای کاتولیک در سراسر این کشور در آینده نزدیک متروکه شوند.»

«بر اساس نظرسنجی یوروبارومتر، ۱۹ درصد اسپانیایی‌ها، ۲۴ درصد دانمارکی‌ها، ۲۶ درصد اسلوونیایی‌ها، ۲۷ درصد آلمانی‌ها و بلژیکی‌ها، ۳۴ درصد سوئدی‌ها و ۴۰ درصد فرانسوی‌ها ادعا می‌کنند که به هیچ نوع روح، خدا یا نیروی مافوق طبیعت معتقد نیستند.»

«در ایالات متحده امریکا چیزی بین ۲۳ تا ۲۸ درصد افراد بزرگسال هیچ نوع تعلقی به هیچ دینی ندارند. این افراد را «بی‌دین» می‌نامند. نه‌تنها تعداد این افراد روزبه‌روز در حال افزایش است، بلکه باورها و رفتارهای آنها نیز به‌نحو فزاینده‌ای در حال سکولارشدن است.»

«در امریکای جنوبی، ۷ درصدِ مردان و زنان مکزیکی، ۸ درصد برزیلی‌ها، ۱۱ درصد آرژانتینی‌ها، ۱۲ درصد السالوادوری‌ها، ۱۶ درصد شیلیایی‌ها، ۱۸ درصد دومنیکنی‌ها و ۳۷ درصد اهالی اروگوئه بی‌دین هستند. این بیشترین میزان سکولاریسم است که تاکنون در امریکای لاتین ثبت شده است.»

این مقاله مدعی است: «در دیگر کشورها نیز وضع به همین منوال است و بخش اعظمی از جمعیت این کشورها را افراد بی‌دین تشکیل می‌دهد همچون اسلوونی، اسرائیل، فنلاند، مجارستان، روسیه، آذربایجان، قزاقستان و... اعلام ریز ارقام بی‌دینی در هر کشور در اینجا ممکن نیست اما شایان ذکر است در حال حاضر و در مقایسه با قرن گذشته، اغلبِ کشورها با میزان قابل توجهی از دین‌گریزی مواجه بوده‌اند و برای اولین‌بار در تاریخ جهان است که تعداد جامعه‌هایی که سکولار می‌شوند، از تعداد جامعه‌هایی که دیندار می‌شوند، پیشی می‌گیرد. در نهایت، مطلق تعداد زنان و مردان سکولار روی کره خاکی تاکنون بی‌سابقه است. بر اساس آخرین تخمین‌های مرکز تحقیقاتی پیو در سال ۲۰۱۰، بیش از ۱/۱ میلیارد از مردم جهان بی‌دین بوده‌اند و احتمال دارد این رقم تا سال ۲۰۲۰ به بیش از ۱/۲ میلیارد برسد.»

زاکرمن همچنین در این مقاله به دین‌گریزی در کشورهای اسلامی نیز اشاره می‌کند و البته بیان می‌دارد وضعیت در این کشورها تفاوت محسوسی با کشورهای اروپایی و امریکایی دارد: «حمایت آشکار از کفر و الحاد در برخی کشورها با اکثریتِ مسلمان، مجازات دارد. درواقع در سیزده کشور اسلامی الحاد جرمی با مجازات مرگ است. با وجود این همچنان نشانه‌های متعددی مبنی بر رشد دین‌گریزی و سکولارشدن در جهان اسلام وجود دارد. البته ذکر آمار در این کشورها بسیار مشکل است.»

در ادامه مقاله می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که «آیا این موج دین‌گریزی ادامه پیدا می‌کند تا دین به‌کلی از روی کره خاکی محو شود؟» و البته خود تصریح می‌کند: پاسخ به این سؤال مطمئناً دشوار است. از یک‌طرف می‌دانیم که جامعه‌پذیری اولین موتور محرکی است که دینداری را به پیش می‌راند. کودکانی که والدین دیندار دارند، با تربیت دینی رشد می‌کنند و دیندار بار می‌آیند. بنابراین هرچه افراد بیشتر و بیشتر از دین دست می‌کشند، این احتمال بیشتر می‌شود که فرزندان آنها نیز دیندار بار نیایند و بدین ترتیب توسعه میان‌نسلی دین در دهه‌های بعدی تضعیف خواهد شد. به‌علاوه، دین‌گریزی به‌شدت با دسترسی به اینترنت و استفاده از آن همبسته است. هرچه اینترنت در زندگی انسان‌ها فراگیرتر می‌شود، به همان میزان نیز رشد سکولاریسم تداوم می‌یابد.

■ اسلام بزرگ‌ترین دین دنیا می‌شود

اما از سویی دیگر، افراد دیندار معمولاً تعداد فرزندان بیشتری نسبت به افراد سکولار دارند. امروزه آن کشورهایی که بیشترین نرخ زادو ولد را دارند، دیندارترین کشورها هستند؛ درحالی‌که کشورهایی که کمترین میزان تولد را دارند، سکولارترین کشورها هستند. پس بنا بر ملاحظات جمعیت‌شناسانه، کشورهای دیندار از این جهت که نوزادان بیشتری دارند، از مزیت زادو ولد برخوردارند. از این‌روست که بر اساس آخرین پیش‌بینی مرکز تحقیقاتی پیو، احتمال اینکه رشد سکولاریسم در دهه‌های آتی متوقف شود، زیاد خواهد بود؛ درحالی‌که اسلام به گسترش خود ادامه خواهد داد و در سال ۲۰۵۰ بزرگ‌ترین دین دنیا خواهد شد.

نگارنده در پایان مقاله در یک جمع‌بندی نسبت به وضعیت دینداری جهان آتی می‌نویسد: «اما اکنون کلیساها در سرتاسر دنیا در حال بسته‌شدن هستند. ایمان رو به زوال است. تعداد آن مردان و زنانی که زندگی خود را بر اساس آموزه‌های سکولاریسم و انسان‌باوری پیش می‌برند نیز رو به افزایش است.»

***مرجع ترجمه مقاله به فارسی: «سایت ترجمان»**